

اول قرن‌تینان فصل 9 آیه 16 تا 23

زیرا انجام این خدمت به خودی خود برای من امتیاز محسوب نمی‌شود. چون من باید آن را انجام دهم و اگر کوتاهی کنم وای بر من! اگر من به میل خود داوطلب می‌شدم که خدا را خدمت کنم آنگاه توقع دستمزد نیز داشتم. اما خدا خود مرا برگزیده و این خدمت مقدس را به من سپرده است و من هیچ اختیاری از خود ندارم. در چنین شرایطی دستمزد من چیست؟ دستمزد من همان شادی است، که از اعلام خبر خوش انجیل بدست می‌آورم و آن هم بدون اینکه از کسی مالی بگیرم و یا از کسی مطالبه کنم. این روش یک مزیت دارد و آن هم اینکه مجبور نیستم بخاطر دستمزدی که به من می‌دهند مطیع باشم. ولی با وجود این از روی میل و رغبت به خدمت خلق در امدم تا آن‌ها را به سوی مسیح هدایت کنم. وقتی با یهودیان هستم مانند خودشان رفتار می‌کنم تا آن‌ها رغبت به گوش کردن پیام انجیل شوند و به مسیح ایمان آورند. وقتی با غیر یهودیانی هستم که پیرو آداب و رسوم یهودند، با اینکه با آن‌ها مخالفم، مخالفت خود را بیان نمی‌کنم، زیرا هدفم کمک به ایشان است. وقتی با بت پرستان هستم مانند ایشان می‌شوم اما نه در همه مسائل، زیرا به عنوان یک مسیحی باید مطیع احکام خدا باشم و آنچه را درست است انجام دهم. بنابراین هم‌رنگ آنها می‌شوم تا بتوانم آن‌ها را به سوی مسیح هدایت کنم. وقتی با کسانی هستم که وجدانشان خیلی زود ناراحت می‌شود خود را دانانتر از آن‌ها نشان نمی‌دهم، تا اجازه دهند کمکشان کنم. خلاصه سعی می‌کنم با هر کس مانند خودش باشم تا اجازه دهد کمکش

کنم و نجات یابد. همه این‌ها را می‌کنم تا بتوانم پیام انجیل را به ایشان برسانم و خود با مشاهده نجات آن‌ها، از برکت الهی بهر مند شوم.

این جمله برای همه ما اشناست وقتی یک مادر با فرزندش دارد جر و بحث می‌کند: فرزند: لطفاً هی به من نگو چیکار کنم و یا چیکار نکنم! من دیگر بچه نیستم. آن‌ها حرف‌های یک نوجوان هست به مادرش. و جوابی که مادر به بچه می‌دهد هم همه می‌دانیم چیست: تو تا وقتی در این خانه با من زندگی می‌کنی، این من هستم که تعیین می‌کنم کی باید حرف بزنی و تصمیم‌گیری کنی! همچنین بحث‌هایی برای شما آشنا به نظر نمی‌آید؟

چه کسی حاضر است این را بپذیرد که بهش بگویند، چه کاری انجام بده و چه کاری را انجام نده؟ چند وقت پیش توی بروکه یک نوجوانی با من بود و او می‌خواست این را بداند که من چرا در متن موعظه اینطور دارم می‌نویسم راجع به اختیار و تصمیم‌گیری، من هم یک سئوالی را با توجه به این متن مطرح کردم برای او: تو کدام را بیشتر دوست داری؟ اینکه دیگران به تو بگویند چیکار بکن و چیکار نکن، یا اینکه خودت می‌توانی تصمیم بگیری؟ شما می‌توانید حدس بزنید که او چه جوابی به من داد و من هم برای همچنین جوابی آماده بودم. او گفت: آنچه در حیطة آزادی‌های من هست را من تعیین می‌کنم و راجع به آن‌ها تصمیم می‌گیرم، من اضافه کردم: اگر من چرخ تو را بدزد چي؟ او گفت: اگر تو این کار

را بکنی ، من هم چرخ تو را می دزدم! هر کاری کنی به خودت برمی گرده! این کلامی که از زبان این نوجوان بیرون آمد خیلی صادقانه بود و بیان مستقیم مفهوم حق مالکیت است. که این با ارتباطاتی که با مردم دیگر پیش میاد چیز ساده‌ای هم نیست. بهترین حالتش این است که ما انسان‌ها تشنه انجام کارهایی هستیم که دلمان طلب می کند. و بعد این مسأله پیش میاد که ما برای انجام این کار چه ضررهایی به دیگران زده ایم. و در پایان همیشه یا قتل است و یا کتک کاری و ... و این تصویری است که ما امروز از دنیا داریم.

این یک‌شنبه انجیل یک حال و هوای دیگری دارد. آیا باید در کلیسا اتفاق خاصی در این روز بیافتد! در انجیل صحبت از یک جشن است. و این به این معنی است که انسان‌ها باید دعوت بشوند. و در این دعوت مهمانان می‌توانند دست خالی هم حاضر شوند. یک در ورودی برای انسان‌ها وجود دارد! و ما با یک سنت پسندیده برخورد می‌کنیم که با آدم و حوا آغاز شد. و این سنت این است که خداوند شخصاً فرزندانش را فرا می‌خواند! و در همان حال خدا همه را دعوت می‌کند همه باید باشند و هیچ کسی پس زده نمی‌شود و خدا همه را با آغوش باز خواهد پذیرفت! خداوند شخصاً این تصمیم را گرفته است و اگر ما کسانی هستیم که به عنوان مبشران انجیل انتخاب شدیم باید این را بدانیم که کارفرمای ما کیست و وظیفه ما چیست.

پولوس این بشارت انجیل را درک کرد. البته این بخاطر این نبود که این اراده او بود بلکه این برای این بود که خداوند آن

را اراده کرده بود. و اینجا این حس بوجود میاد که گویی یک وظیفه‌ای را پولوس احساس می‌کند که باید این پیغام را به دیگران برساند و هیچ چاره دیگری هم ندارد. ولی اینطور نیست بلکه پولوس نیز با خوشنودی و با کمال وجود این را می‌پذیرد. وقتی او می‌گوید من باید انجیل را بشارت دهم، او این کار را از روی اختیار نیز انتخاب کرده است. او به این افتخار می‌کرد که خود را برده عیسی بنامد و از اینکه برده عیسی بود احساس خوشحالی و رهایی فراوانی داشت تا بتواند خدمتی را برای سرور خود انجام دهد. او از این بشارت طلب پول هم نمی‌کند و برای همین هم کسی نمی‌تواند این را به او نسبت دهد که او برای پول این کار را انجام داده است و او فقط در طلب عیسی بود.

بگذارید ما نیز از این پولوس درس بگیریم! ولی ما خودمان را به رؤیاهای و پیشرفت‌های انسانی بستیم و تمام درک و شعور خود را در پی اهداف انسانی قرار دادیم. و این به این مربوط است که درس اول مبشر عیسی بودن این است که اول خداست و بس. و این به تواضع ما در برابر سرور خودمان عیسی و خدای متعال و هدف او در آغاز حیات انسانی برمی‌گردد. ما این را تقسیم میکنیم با دیگران که عیسی برای ما بروی صلیب رفت و عذاب کشید و ما در برابر این عظمت زانو میزنیم که او از ما به عنوان بلندگوهای بشارت انجیل استفاده می‌کند. بعد ما این توقع را داریم که او خشنود باشد... و او خشنود خواهد بود، که آنچه خواهد داد نه از طرف اراده ما بلکه از طرف

خداست. و این خواست خدا لیاقت می‌خواهد که کسی انتخاب بشود و در خدمت خدا برای مردم تلاش کند. از آنجایی که پولوس هم یکادم آزاده‌ای است، از ادانه در خدمت مردم درآمد. و اینکه این به چه معنایی است ما در امروزه نمی‌توانیم متوجه باشیم: برای یهودیان مثل یک یهودی، برای بی‌دین‌ها مثل یک بی‌دین، برای ضعیفان مثل یک ضعیف، برای کسانی که به قوانین ایمان دارند مثل یک قانون‌مدار و این همینطور ادامه دارد... تا از این طریق انجیل را ابلاغ کند. او برای اینکه این وظیفه را انجام دهد خیلی زمینه چینی کرد و خیلی پیش‌زمینه‌ها را آماده کرد و او حتی از دریافت دستمزد هم برای این ابلاغ انجیل به مردم سر باز زد تا به این متهم نشود که او برای پول این کار را انجام داده است. و او در کنار این بشارت‌نان خودش را با کار خودش بدست می‌آورد. ولی وقتی که پولوس داشت برای خودش پول در می‌آورد هم او دو شخصیت نداشت: او زندگی را می‌شناخت و او می‌دانست که این روزها را چطور سپری کند. و این باعث شد که ادمهای کوچک و کارگران نتوانند به او اتهام بزنند که او از ما دور است و او هم بشارت می‌داد و هم کار می‌کرد در کنار دیگر مردم. و وقتی کسی با مردم کار و زندگی کند می‌تواند که ارتباط واقعی بحث‌های خودش را با زندگی ایجاد کند. و این درست مثل همان کاری است که عیسی انجام داد و با مردم و در کنار مردم زندگی کرد و کسی که می‌خواهد چیزی را به ادما بگوید باید خودش شخصاً به سوی انسان‌ها برود و نه اینکه

منتظر بماند تا آن‌ها به سوی او بیایند. به این دلیل او باید پیش قدم شود ، چون اوست که می‌خواهد چیزی را به دیگران بگوید و دیگران شنونده هستند. پولوس گفته : من همه چیز هستم و همه چیز هم می‌شوم. و این جمله جمع‌بندی گفته‌های اوست. او از یک طرف برای حقانیت کلام درگیر بود و از طرف دیگر او این را هم می‌دانست که نمی‌تواند رضایت تمام ادما را نیز فراهم کند. یک زمانی میاد که مردم مرزها را نشان می‌دهند و این کاری است که باید انجام دهند و پولوس هم نمی‌خواهد زیر بغل کسی هندوانه بگذارد یا اینکه برای کسی خودشیرینی کند. و او نمی‌خواهد کسی را به پشت نور هدایت کند . مقیاس و معیار ما می‌ماند همان انجیل و بس. پولوس فرامین خدا را که هدف خدا بود را ترک نکرد و من امروزه وحشت می‌کنم وقتی می‌بینم که در غرب ما ترس داریم از اینکه انجیل را بشارت دهیم چون می‌ترسیم که طرف مقابلمان را عصبی کنیم. وقتی ما با یک مسلمان برخورد می‌کنیم ما سریعاً تغییر موضع می‌دهیم و بدون خلوص نیت به آن‌ها می‌نگریم. از این چیزها من دارم هنوز هم می‌شنوم. من از مسلمانان قبلی سخن می‌گویم که چقدر ممنون هستند که توانستند انجیل را بشنوند. پولوس از این مسائل اجازه نداشت که چشم‌پوشی کند. و ما هم همچین اجازه ای را نداریم. تعاملی که پولوس با مردم ایجاد کرده بود در مسیر بشارت انجیل را ما نیز باید به عنوان بالامرته ترین مرتبه در بشارت قرار بدهیم و و این را از او خط به خط باید سرمشق بگیریم که او همه چیز را از روی عشق گذاشت که ادامه پیدا کند و نگذاشت که انجیل عیسی در

زیر فرش مخفی بماند. و در اینجا این ما هستیم که تصمیم میگیریم که آیا در نام خودمان و در قالب خودمان خواهیم ایستاد و یا برای عیسی مسیح هستیم. ما در کلیسای خودمان امروز می ایستیم و در ذهن همان سؤال پولوس را می پرورانیم که چطور ما می توانیم برای یهودیان یک یهودی و برای یونانی ها یک یونانی باشیم و یک کلیسای دعوت کننده باشیم؟ ما در برابر عموم چطور باید این عمل را انجام دهیم؟ چه تابو هایی را ما باید در انجیل بشکنیم؟ ما به اصطلاح شاگردان او چگونه برنده خواهیم شد؟ و ما مثلاً انجیل را در رنگ های متفاوت بسته بندی می کنیم ولی هسته آن بدون دستکاری می ماند. و ظاهر انجیل را ما می توانیم تغییر دهیم ولی متن بی تغییر می ماند و برای آن هیچ راه حل تثبیت شده ای نیست. من از این حرفها یاد یک موعظه ای می افتم که می گفت: او برای شما یک کار کاملاً جدید و زیبا و همچنین دشوار است. و برای آن باید شما بروید و بروید و بروید، خانه به خانه و هر فرصتی را برای درک و فهم آن استفاده کنید، و با مردم صحبت کنید و همچنین هم به آن ها گوش کنید، صبر داشته باشید، سکوت کنید و آن ها را جذب کنید و اجازه ندارید که این هدف را از جلوی چشمتان دور کنید.

من این را سریع یاد گرفتم در گذشته که آنچه درباره دویدن می گویند در واقع سخت تر از آن هم هست و آدم باید دوتا پا دارد و دوتا پای دیگر هم برای آن قرض کند و همینطور چهارتا چشم دیگر هم می خواهی و چهارتا گوش دیگر هم می خواهی تا از پس آن برآیم. و این داستانی بود که برای

بشارت انجیل از گذشته ها بوده و امروز هم ادامه دارد. ما به او تعلق داریم و این وظیفه ماست. و اینکه اگر فکر می کنید ما بعد از یک زمان طولانی یک روش درست را پیدا کردیم، نه، ولی بجای آن ما همیشه باید یاد بگیریم و دعا کنیم و امید داشته باشیم و من امیدوارم که ما از این تکاپو هیچ وقت به سکون و آرامش نرسیم. امین